

ابرانسان، بازگشت جاودان همان و تکنیک

رضا رنجبر^۱، اصغر واعظی^۲

«زبان گنجشکان در کارخانه می‌میرد./ این کیست؟ این کسی که روی جادهٔ ابدیت/ به سوی لحظهٔ توحید می‌رود/ و

ساعت همیشگی‌اش را با منطق ریاضی تفریق‌ها و تفرقه‌ها کوک می‌کند؟»^۳

چکیده: ابرانسان مشهورترین اندیشهٔ نیچه است و شهرت آن محدود به فلسفه نیست. با این حال و درست به همین دلیل،

برداشت از ابرانسان در بیشتر موارد برداشتی نادرست است. این برداشت‌های نادرست تنها به فرهنگ عمومی محدود نمی‌شود و تاحدی از دشواری و پیچیدگی طرح خود این اندیشه ناشی شده است. در این مقاله با پیگیری نوشته‌های نیچه -همانگ با خوانش هایدگر از نیچه- نخست به پیوستگی عمیق میان ابرانسان و «آموزهٔ بازگشت جاودان همان» پرداخته‌ایم. آنگاه، جایگاه یکتای ابرانسان را در به‌هم‌رسیدن دو اندیشهٔ سترگ نیچه -«بازگشت جاودان» و «اراده به قدرت»- نشان داده‌ایم؛ ابرانسان و مطلق واقعیت برای نیچه این‌همان‌اند. پس از این، تفسیر هایدگر از این واقعیت و نسبت میان تکنیک و ابرانسان بیان شده است. بنابراین، با این تفسیر، ابرانسان نیچه و جهان تکنیکی هایدگر اندیشیدن به امری یگانه‌اند. در ادامه نشان داده‌ایم که چگونه «بازگشت جاودان همان» نیچه بیان متافیزیکی مصرف و بروز زمانمندی جهان تکنیکی است.

کلمات کلیدی: نیچه، هایدگر، ابرانسان، بازگشت جاودان همان، اراده به قدرت، تکنیک، مصرف، گشتل

Übermensch, the Eternal Recurrence of the Same, and Technique

Reza Ranjbar, Asghar Vaezi

Abstract:

Übermensch is one of Nietzsche's most famous and also most controversial thoughts. Controversies around it are mostly the consequence of the complexity and obscurity of the very idea. In this article, examining Nietzsche's writings in line with Heidegger's reading of his work, first, I explore the deep interrelation between the concepts of Übermensch and "the Eternal Recurrence of the same". Then, I demonstrate the unique role of the Übermensch in the gathering of Nietzsche's two great ideas - "Eternal Recurrence" and "will to power"; I argue that for Nietzsche, the Übermensch is identical with the pure reality. Next, I explicate Heidegger's interpretation of this reality, and the relation between technique and Übermensch; in accordance with this interpretation, I argue that Nietzsche's Übermensch and Heidegger's essence of technique -Gestell- are thoughts concerned with the same issue. Following that, I state that "the Eternal Recurrence of the Same" is the meta-physical articulation of consumption and represents the emergence of the world in the frame of technique.

keywords: Nietzsche, Heidegger, Übermensch, the Eternal Recurrence of the Same, will to power, Technique, Consumption, Gestell

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۷

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، تهران (نویسنده مسئول) آدرس الکترونیک: reza3516@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، آدرس الکترونیک: a_vaezi@sbu.ac.ir

۳. فروغ فرخ‌زاد، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»

مقدمه

نیچه اندیشمندی بزرگ و بی‌مانند در تاریخ فلسفه است. شهرتِ بیشترِ اندیشمندان برآمده از نوآوری و گستردگیِ قلمروهایی است که اندیشهٔ آن‌ها بدان دست می‌یابد. اما بزرگیِ اندیشه‌هایِ اندک‌شماری از اندیشمندانِ راستین تنها به نوآوری و گسترشش محدود نمی‌ماند. این دسته دربارهٔ واقعیت نمی‌اندیشند، بلکه آن‌چنان با بنیان‌های ویژهٔ دوران خویش رویارو می‌شوند که میان اندیشه و سخن ایشان و سرشتِ دورانی از تاریخ بیگانگی‌ای باقی نمی‌ماند. نیچه از این دسته دوم بود و شگفت آنکه خود نیز نیک از یکسانیِ اندیشه‌اش با سرنوشتِ تاریخی آگاه بود.

«سرنوشت خود را می‌شناسم. روزی خاطرهٔ چیزی دهشتناک با نام من تداعی خواهد شد... حقیقت با زبان من سخن می‌گوید. اما حقیقت من هراس‌انگیز است: زیرا تاکنون دروغ حقیقت نامیده می‌شده است... من ناگزیر مرگ‌باریِ سرنوشت‌م»^۱

هایدگر نیچه را اندیشمندِ دورانِ فرجامِ متافیزیک و فرجامینِ متافیزیسی می‌نامید. برخلاف آنچه مشهور شده است، هایدگر تنها به پشتیبانیِ تفسیری فلسفی نیچه را در این جایگاه قرار نمی‌دهد. از نگاهِ هایدگر میانِ اندیشه‌هایِ نیچه و فرجامِ تکنیکیِ متافیزیکِ همبستگیِ تام وجود دارد. اندیشهٔ نیچه در نگاهِ او هم‌زمان سخنِ پایانیِ متافیزیک و ناقوسِ جهان‌رواییِ تکنیکیِ متافیزیک است. هایدگر آن واقعیتی را که الهام‌بخشِ اندیشه‌هایِ نیچه بوده است و در اندیشهٔ نیچه همچون سرنوشتِ یک دوران به سخن آمده مورد بازاندیشی قرار می‌دهد.

در یافتنِ اندیشه‌هایِ نیچه هرگز آسان نیست. اندیشه‌هایِ او ناچار در بازگوشی، چندلایگی، رندانگی و لغزندگیِ زبانش به سخن آمده‌اند. بی‌گمان در میانِ اندیشه‌هایِ سترگِ نیچه «ابر-انسان» جایگاهی ویژه دارد. از یک سو، یکی از زبانزدترین مفاهیم و انگاره‌هایی است که از زبانِ فیلسوفان به فرهنگِ عامه راه پیدا کرده است، تا جایی که حتی یک شخصیتِ هالیوودی نیز با الهام از آن ساخته شده است.^۲ از سوی دیگر، در ادبی‌ترین، دشوارترین و مهم‌ترین کتابِ نیچه، چنین گفت زرتشت؛ کتابی برای همه کس و هیچ کس، از آن سخن گفته شده است و آن‌هم در نقشِ گره دراماتیکِ اصلیِ داستان. فهمِ شاهکارِ نیچه با دریافتنِ مژدهٔ بزرگِ زرتشت - ابرانسان - ممکن است.

۱. نیچه ۱۳۸۱: ۱۶۵.

در تمام مواردی که به ترجمهٔ فارسی ارجاع داده‌ام، برای ایجاد یکنواختی ترجمه و گاه برای تصحیح خطا، ابتدا نوشته را با ترجمهٔ انگلیسی تطابق داده‌ام و اصلاحات لازم را اعمال کرده‌ام و گاه بازنویسی کامل انجام داده‌ام. باین حال، در ارجاعاتی که در متن داده‌ام تاحد امکان تمام ارجاع‌ها به ترجمهٔ فارسی متن هاست.

2. <https://en.wikipedia.org/wiki/%C3%9Cbermensch>

رنجبر، واعظی

همراه با هایدگر به بازخوانی جایگاه «ابر-انسان» در اندیشه نیچه خواهیم پرداخت و می‌کشیم که، با پیگیری آن، به ژرفای اندیشه نیچه راه یابیم و پیوند «ابر-انسان» را با دو آموزه سترگ دیگر او - «بازگشت جاودان امر همان» و «اراده به قدرت» - دریابیم. از سوی دیگر، با همراهی هایدگر، در این تفسیر می‌کشیم نشان دهیم که چرا و چگونه هایدگر نیچه را متافیزیسین به فرجام رسیدن متافیزیک در تکنیک می‌نامد. و بالاخره در بخش پایانی به پدیدار روزمره جهان تکنیکی، مصرف، بازمی‌گردیم تا پیوند میان تفسیر هایدگر از آموزه‌های نیچه و تحقق جهان مصرفی-تکنیکی را مورد تأمل بیشتر قرار دهیم.

چیستان ابرانسان

ابرانسان مؤرده‌ای است که زرتشت فراخواندن و نوید دادن آن را به انسان‌ها بر دوش خویش احساس می‌کند. دشوارترین گام در فراخواندن به ابرانسان آنجاست که زرتشت خویش را ناگزیر از واگفتن آموزه‌ای ویژه می‌یابد. این امر چنان بر زرتشت سنگین می‌آید که نخست خویش را ناتوان از انجامش می‌یابد. دشواری این آموزه آنچنان سترگ است که «خاموش‌ترین ساعت»، که در جایگاه الهه‌ای زرتشت را به واگفتن این آموزه فرمان می‌دهد، درهم شکستن را پیامد ناگزیر این واگویی می‌داند:

«آنگاه او بی‌صدا با من گفت: «تو می‌دانی، زرتشت؟»

از این نجوا هراسان فریاد کشیدم و رنگ از رخم پرید. اما خاموش ماندم.

آنگاه دیگر بار بی‌صدا با من گفت: «تو نمی‌خواهی، زرتشت؟ آری؟ در پس گستاخیات پنهان مشو!»

و من چون کودکی می‌گریستم و لرزیدم و گفتم: «آه، البته که می‌خواهم، اما چگونه می‌توانم؟ بیا و از این یک درگذر! این بیش از توان من است!»

آنگاه دیگر بار بی‌صدا با من گفت: «تو کیستی، زرتشت! کلامت را بگو و درهم شکن!»

و من پاسخ دادم: «آه! آیا این کلام من است؟ من کیستم؟ من چشم‌به‌راه از خود ارزنده‌تری هستم. من بدان نیز نیرزم که بر سر آن درهم شکنم.»^۲

زرتشت که هنوز آمادۀ واگویی این آموزه به دیگران نیست از رسانیدن آن خودداری می‌کند. و الهه او را فرمان به بازگشت به تنهایی می‌دهد تا زرتشت آمادگی واگویی این آموزه را بیابد. بدین سان بخش دوم چنین گفت زرتشت پایان می‌یابد. زرتشت آمده است تا به انسان‌ها نوید ابرانسان را بدهد («من چشم‌به‌راه از خود ارزنده‌تری هستم.»)، اما با خودداری و ناتوانی از واگویی این آموزه، خویش را ناتوان از نوید دادن به ابرانسان می‌یابد. این آموزه، هرچه باشد، سخت با مؤرده ابرانسان درهم تنیده

Ranjbar, Vaezi

است. زرتشت اما، پس از درنگ بیشتر در غار تنهایی خویش، دیگر بار در رؤیا فرمان واگفتن این آموزه را دریافت می‌کند و آماده واگویی آن می‌گردد:

«درود بر من! تو فرا می‌رسی. صدایت را می‌شنوم! مگامم به سخن درآمده است. واپسین ژرفنایِ خویش را به درون روشنی فراز آورده‌ام!»^۱

جانوران زرتشت، پس از آنکه او آموزهٔ خویش را وامی‌گوید، او را آموزگار «بازگشت جاودانه»^۲ می‌خوانند. و در ادامه از دهان زرتشت وابستگی آموزهٔ بازگشت جاودان و مژدهٔ ابرانسان را بازمی‌گویند: «من بازخواهم گشت، با این خورشید، با این زمین، با این عقاب، با این مار، اما نه به یک زندگیِ نو یا یک زندگیِ بهتر یا زندگیِ همانند: من جاودانه به همین و همین زندگی، با بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین چیزهایش، بازخواهم گشت تا دیگر بار بازگشت جاودانه همه چیز را بیاموزانم. تا دیگر بار کلام نیم‌روز بزرگ زمین و انسان را بر زبان رانم، تا دیگر بار انسان را به ابرانسان مژده دهم. من کلام خویش را گفتم و بر سر کلام خویش درهم می‌شکنم: سرنوشتِ جاودانه‌ام چنین می‌خواهد. من در مقام بشارت‌دهنده نابود می‌شوم! اکنون آن ساعت فرارسیده است که فروشونده خود را دعا گوید. چنین پایان می‌یابد فروشد زرتشت.»^۳

بنابراین، برای دریافتن ابرانسان زرتشت هیچ چیز به اندازهٔ آموزهٔ بازگشتِ جاودانِ همان^۴ تعیین‌کننده نیست. برای دریافتن اینکه «ابرانسان کیست یا چیست؟» باید در بابیم زرتشت خودش کیست؟ او با بازگشتِ جاودانِ همان چه چیزی را می‌آموزاند؟ این نکته هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که توجه نماییم که زرتشت آموزهٔ بازگشتِ جاودانِ همان را، که همراه ناگزیر مژدهٔ ابرانسان است، نخست در نسبت با انسان‌ها و بیزاری از آن‌ها بیان کرده است. آموزهٔ بازگشتِ جاودانِ همان برای زرتشت درهم‌تنیده است با بازگشتِ جاودانِ بیزاری-زایندهٔ انسان‌ها. بخشی از سهمناکی این آموزه درست از این نکته برمی‌آید که انسانی که زرتشت از او بیزار است جاودانه بازمی‌گردد:

«آنچه در گلویم خزیده و راه نفسم را بسته بود بیزاری بزرگ از انسان بود...
«او جاودانه بازمی‌گردد، همان انسانی که تو از او بیزاری، انسان کوچک»
... «دردا انسان جاودانه بازمی‌گردد! انسان کوچک جاودانه بازمی‌گردد!»

۱. همان: ۲۳۰

2. Die Ewige wiederkunft

۳. همان: ۲۳۵

4. Die Ewige Widerkunft des Gleichen

رنجبر، واعظی

... بزرگ‌ترینشان را بسی کوچک دیدم! این بود بیزاری بزرگم از انسان! و نیز بازگشت جاودانه کوچک‌ترینان-مایه بیزاری‌ام از همه هستی بود!^۱

هم‌بستگی میان مژده ابرانسان و بازگشت جاودانه انسان ابرانسان زرتشت را در تیرگی بیشتر فرو می‌برد. اگر انسان همان‌گونه که هست بازمی‌گردد و دمامد و بارها این همان بازمی‌گردد، مژده‌ی ابرانسان چه معنا یا جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ مگر نه اینکه زرتشت ناچار از خوارداشت «واپسین انسان»^۲ سخن گفت تا انسان‌ها مژده ابرانسان را دریابند؟ واپسین انسان اما سخت دیرپاست و «نسل او، هم چون پشه، فناپذیر است. واپسین انسان درازترین عمر را دارد»^۳. مژده زرتشت به ابرانسان چیستانی است. از یک سو، ابرانسان تنها با چیرگی بر انسان (انسان واپسین) می‌تواند بروز یابد و انسان‌ها همگی می‌بایست برای سررسیدن آن کوشش کنند و، از سویی دیگر، تنها در کنار آموزه بازگشت جاودان است که واگفتن مژده ابرانسان روی می‌دهد، آموزه‌ای که بازگشت بی‌وقفه انسان کوچک یا واپسین انسان را آموزش می‌دهد. برای دریافتن اینکه ابرانسان زرتشت چه هست، راهی نیست مگر اینکه دریابیم آموزه بازگشت جاودان چه چیزی را می‌آموزاند.

بازگشت جاودان همان

در کتاب چنین گفت زرتشت تنها اشاراتی کوتاه و فشرده به چستی این آموزه شده است. از این رو، برای فهم درست مراد و مقصود نیچه از این آموزه می‌بایست در سخنان او تأمل نماییم. بازگشت جاودان همان در نگاه نیچه تنها آموزه‌ای درباره انسان نیست، بلکه آموزه‌ای فراگیر است. هر آنچه هست، درست چنانی که هست، این همان و -نه همانند- دوباره روی می‌دهد، آن‌هم نه تنها یک‌بار بلکه بی‌نهایت بار. از نو بازمی‌گردد ولی درست این‌همان. هر آنچه هست از آن روی که هست، عیناً جاودانه بازمی‌گردد. دوام و حضور آنچه هست تنها از آن روی است که بی‌نهایت بار می‌تواند تکرار شود. دریافتن اینکه چرا در تفسیر نیچه هر آنچه هست بازگشت جاودانه همان است گره خورده است با دریافتن اینکه چیزها یا هستی‌ها نزد نیچه چه هستند. بازگشت جاودانه همان با دریافت نیچه از ماهیت یا سرشت چیزها و امور درهم‌تنیده است. نزد نیچه جهان و هر آنچه در جهان هست به‌واقع تنها اراده‌به‌قدرت^۴ است.

نزد نیچه، دریافت متعارف ما از چستی و ماهیت چیزها دریافتی سطحی و کژدیسه است. ما

۱. همان: ۲۳۳-۴

2. der letzte Mensch

۳. همان: ۲۶

4. Willen zur Mucht

Ranjbar, Vaezi

می‌پنداریم که چیزها همان ماهیات ثابت و ماندگاری را دارند که مادر شناخت بدان‌ها نسبت می‌دهیم. از این بالاتر، ما بر این گمانیم که چیزها چنان هستند که می‌توانیم با مقولاتی چون «ذات»، «علیت»، «هستی» و... آن‌ها را بشناسیم. نزد نیچه، چنین شناخت و دریافتی از آنچه هست تنها برآمده از نیاز انسان‌هاست، اما درحقیقت هرآنچه فراروی ما هست، از طبیعت بی‌جان تا عالی‌ترین سطوح فرهنگی انسانی، همگی به‌واقع باز نمودی است از کنش و واکنش میان بی‌شمار نیروی متناهی که همگی در پی چیره شدن بر یکدیگر و ماندگاری هستند. سرشت چیزهایی که هستند فقط و فقط یک چیز است و آن اینکه همگی در پی چیرگی و قدرت‌یافتن‌اند. نیچه این ماهیت یکتا را اراده معطوف به قدرت می‌خواند. کشمکش بی‌پایان و بی‌سرانجام میان پاره‌های نیرو که گهگاه اینجا و آنجا به یکدیگر می‌پیوندند تا بر دیگر مراکز نیرو چیرگی یابند و آنگاه دوباره شاید اندکی بعد پیوند میانشان گسسته شود. اراده‌به‌قدرت دوپاره‌ای مفهومی نیست، چنان‌که گویی اراده‌ای روان‌شناختی به‌سوی چیزی به نام قدرت در جریان است. «چیزی چونان «اراده» وجود ندارد. آن [چنین اراده‌ای] تنها دریافت ساده‌شده‌ای برای فهم است».^۱ اراده‌به‌قدرت بیان ماهیت فراگیر همه چیزهایی است که هست. «... درونی‌ترین ماهیت هستی اراده به قدرت است».^۲ قدرت بیان اراده است، آنگاه که در کشاکش زمان استیلا می‌یابد و اراده قدرت است، آنگاه که در تپش بی‌انتهای زمان به‌سوی قدرت روان است. در این مقاله به همین بیان گذرا و فشرده از اراده‌به‌قدرت اکتفا می‌کنیم. هرچند همین بیان فشرده نیز روشن می‌سازد که چه میزان گردیدن و صیوروت بی‌انتهای درون‌مایه اراده‌به‌قدرت درهم‌پیچیده است. اما پیوند میان اراده‌به‌قدرت و بازگشت جاودان همان چیست؟ اینکه اراده‌به‌قدرت بیان ماهیت کرانمندی از نیروها و مراکز نیروست، به‌طوری‌که کلیه صورت‌ها و وضعیت‌های امور را رقم می‌زند. در کنار اینکه، زمان برای نیچه آن بسامدی است که بی‌کران دم‌اکنون خویش را تکرار می‌کند، اقتضا می‌کند که هر وضعیت متصوری از امور ناگزیر بی‌نهایت بار عیناً از نو تکرار گردد:

«می‌دانید «جهان» برای من چه هست؟ آن را در آینه خودم نشانان بدهم؟ این جهان: هیولایی از انرژی، بی‌آغاز و انجام؛ هنگفتی استوار و آهنین نیرو که بزرگ‌تر یا کوچک‌تر نمی‌شود، خود را مصرف نمی‌کند بلکه تنها دگرگون می‌سازد؛... با «نیستی» به‌سان کرانه‌ای فراگرفته‌شده است... به‌سان بازی‌ای از نیروها و موج‌های نیرو، هم‌زمان یکی و بسیار، اینجا افزوده می‌گردد و هم‌زمان آنجا کاسته می‌شود؛ دریایی از نیروهای روان و بر یکدیگر یورش‌برنده، جاودانه دگرگونه‌شونده، جاودانه سرکشنده به پس، با سال‌های [دوره‌های] بازگشت برون‌ازاندازه، با فروکشی و [نیز] سرکشی صورت‌هایش؛ از ساده‌ترین صورت‌ها به‌سمت پیچیده‌ترینشان تقلا می‌کند، از ساکن‌ترین و سخت‌ترین

رنجبر، واعظی

و سردترین به گرم‌ترین، آشفته‌ترین و پرتناقض‌ترین‌ها [می‌رود] و آنگاه دوباره از وفور به پایگاه [همان] ساده بازمی‌گردد، از بازی تناقض‌ها به خوشی هماهنگی برمی‌گردد، و بازهم خود را در یگانگی روال و سال‌هایش [دوره‌هایش] تأیید می‌کند، خود را در مقام آنچه باید جاودان بازگردد، در مقام گردیدنی که هیچ سیری، هیچ بی‌زاری و هیچ خستگی نمی‌شناسد، فرخنده می‌سازد؛ این جهان دیونیزیوسی خود-خلاق‌کننده جاودانه، خود-ویران‌گر جاودانه، این جهان رازآمیز دوگانه خوشی شهوتناک، [همان] جهان «فراسوی نیک و بد» من، بدون غایتی است، مگر خوشی این گردش خودش غایتی باشد؛ بدون اراده‌ای است، مگر اینکه یک حلقه [معطوف] به خودش اراده‌ای نیک داشته باشد. نامی برای این جهان می‌خواهید؟ راهکاری برای همه چیستان‌هایش می‌خواهید؟ روشنی‌ای برای شما، شما [ای] پوشیده‌ترین، قوی‌ترین، بی‌باک‌ترین و نیمه‌شب‌ترین انسان؟ این جهان اراده‌به‌قدرت است و دیگر هیچ. و شما خودتان نیز همین اراده‌به‌قدرت هستید و دیگر هیچ!»^۱

اراده‌به‌قدرت عبارت است از چیزها را در صورتی یکنواخت آشکار نمودن؛ صورت‌های گوناگون و جدایی‌ظاهری و ماهیت هر یک از هستی‌ها را در آن صورت اعلا دریافتن؛ اینکه یکایک انواع صورت‌های هستی‌ها به‌تمام تنها در استخدامش قرار گرفته‌اند تا آن خود را گرد خویش گرد آورد و مجتمع و چیره‌تام‌تر پدیدار گردد؛ به بیانی دیگر، اراده‌به‌قدرت عبارت است از انکار ذات ثابت هر یک از انواع هستی‌ها در مقایسه با آن ذاتی که ذات خویش را نه در ایستایی و مانایی امری درون‌ماندگار، بلکه در سپری شدن هر آنچه ایستاست بنیان می‌نهد. و لذا ذات-ایستا و مفاهیم هم‌بسته آن مانند مفاهیم «حقیقت»، «هستی سرمدی» و... تنها یک ابزار در یک مرحله گردآمدن اراده‌به‌قدرت -یعنی دوران استیلابی فلسفه- برای چیرگی و قدرت‌یافتن هستند که هر چند بروزی از اراده‌به‌قدرت است، اما ظهور کژتابیده آن است.

بنابراین نزد نیچه، اراده‌به‌قدرت در مقام دریافت چه-هستی اعلا چیزها، با گذران و سپری شدن درهم‌تنیده است: اینکه می‌توان به پرسش «هر یک از هستی (چیز)‌ها چه هستند؟» پاسخ داد که هر یک از آن‌ها «اراده‌به‌قدرت هستند و دیگر هیچ» درهم‌تنیده است با دریافتن اینکه «آنچه هست»، نیست مگر سپری شدن و گذران ابدی هر چیزی که هست. گذران چیزها برآیند گذران زمان است. «سرمدی» و «فرا-زمانی» صرفاً ابزاری است که گونه‌ای خاص چیرگی خودش را با آن تأمین می‌کند. جدای از این نیرنگ، اگر در هر آنچه هست بنگریم، به هیچ امر جاودان حاضری (آیده‌ال^۲) در میانه آن‌ها

Ranjbar, Vaezi

بر نمی‌خوریم: امور زمانمند همگی به واسطهٔ تنیدگی‌شان در زمان در نیست-شدن مداوم هستند و وجود دارند و زمان، خود، بدان سبب هست که به نحوی جاودانه در گذران (نیست‌شدن) است: «زمان هست بدین‌سان که دائماً نیست»^۱. فقدان هر امر سرمدی یا فرازمانی بیان همین صیورت محض هستی‌هاست. چیزها در گردش ابدی‌شان بروزهای اراده‌به‌قدرت‌اند، چون زمان (هستی) گذران محض است. اما این سپری‌شدن محض، که هستی هستی‌هاست، امری نامتناهی است که، بر دریایی از نیروهای روانِ خروشان، سرشار از صورت‌های گوناگون اما کرانمند و پیچیده‌شده در نیستی، بی‌هیچ صورت فرجامین، بی‌هیچ برون‌رفتی به امری ناگذرا (فرا-زمانی)، رخ می‌دهد. وقتی زمان «همان روان بی‌امانی» است که بی‌هیچ کرانی در تپش ابدی تکرار خودش، چونان امری این‌همان، بر جهانیان (این فراوردگان کرانمند و متناهی صورت‌های گذرا در ضربان زمان) می‌گذرد و هنگامی که هیچ برون‌رفت یا تعادلی ابدی (فرازمانی) برای این جهان متصور نیست، در این صورت هر امری در این گذران بی‌کران دوباره در گردیدن رخ می‌دهد: بازگردیدن.

این بازگشتن بازگشت یا مشارکت امری فرا-زمانی در درون سپری‌شدن زمان نیست، بلکه هر بار به «همان» صورت باز-فرا-آورده می‌شوند و این چرخه را هیچ‌نهایتی نیست. هستی هر یک از چیزها «بازگشت جاودان امر همان» است و دیگر هیچ! اینکه چیزها ماهیتی ثابت نیستند که در جهان و گذران زمان مشارکت کنند در این دریافت تنیده شده است که زمان بی‌هیچ توقفی در گذران است و لذا چیزها آن‌گونه «هستند» که به‌سان فرا-آورده‌های گذران و تجمیع، در چرخشی جاودان، هر بار عیناً دوباره از بُن اعاده می‌شوند.^۲ اراده‌به‌قدرت و بازگشت جاودان همان دریافتی از هستی در افق زمان است. بازگشت (بازگردیدن) عبارت است از به‌همانگی رسیدن هستی ثابت با گردیدن (سپری‌شدن): «بازگشت نهایت نزدیکی یک جهان گردیدن به یک جهان هستن است»^۳.

چنین تصویری از جهان انکاری است بر تصویر جهان به‌سانِ روگرفت یا خلق‌شدهٔ امری فراسوی آن و، در عین حال، سرپیچی است از پذیرش جهان به‌سانِ امری بی‌کران و نامتناهی. جهان گردآمده‌ای از نیروهای کرانمند است که در سیلانی بی‌امان در گردش جاودان‌اند و صورت‌های آن هر بار نه از فراسوی این گردش بلکه از درون آن از نو فرا-آوری و خلق می‌شود. اگر جهان هیبتی از مجموعه‌ای متناهی از نیروهای ذاتاً یکسان -اراده‌به‌قدرت- است که در سپری‌شدن بی‌انتهای زمان هر لحظه عیان می‌شود، در این صورت، این مجموعهٔ نامتناهی (یعنی جهان) در پهنهٔ امر نامتناهی (یعنی زمان) ناگزیر هر یک از هیبت‌های جزئی خویش را بی‌هیچ‌انتهایی باز فرا-وری می‌کند: جهان نه مخلوق یا

۱. هایدگر ۱۳۸۸: ۲۲۴

۲. نگاه کنید به اراده‌به‌قدرت پاره‌های ۱۰۶۲-۱۰۶۴-۱۰۶۶

۳. نیچه، ۱۳۹۲: ۴۸۱

رنجبر، واعظی

سایه امری فراجهانی است و نه هستی ای جاودان و رای گذران امور درون جهان است، همچنان که قانون‌های جاودان (منظور نیچه قانون‌های علمی است) دگرگونی این جهان نیز نیست. صورت‌های جهان هر بار از نو درون خود این جهان و نه از فراسوی آن خلق می‌شوند.

ابرانسان؛ اراده قدرت مطلق

ابرانسان آن ذاتی است که هم‌بسته با چنین دریافتی از جهان است. ابرانسان، و رای هر درک و دریافت تاکنونی از انسان، با واقعیت جهان، آن‌گونه که در آموزه بازگشت جاودان همان بازتاب می‌یابد، رویارو می‌شود: ابرانسان تاب‌آور حقیقت‌عریان هستی خواهد بود و با آن یگانه می‌شود و بدین ترتیب از رنج ناسودی رها می‌شود، و به سرخوشی می‌رسد:

«توان تاب‌آوری آن [بازگشت جاودان]: بازارزش‌گذاری همه ارزش‌ها. دیگر نه خوشی [برآمده از] یقین، بلکه [خوشی سازگار با] بی‌یقینی؛ دیگر نه «علت و معلول»، بلکه خلاقیت مدام؛ دیگر نه اراده مبنی بر نگاه‌داشت، بلکه [اراده‌ای معطوف] به قدرت؛ دیگر نه عبارت زبوانه «همه چیز صرفاً سوپژکتیو است»، بلکه [به جای آن] «این نیز کار ماست! سرفراز از آن باشیم.»^۱

او چنان اراده به قدرت نابی است که خویش را در مقام بازگشت جاودان امر همان مجسم می‌کند و لذا با بنیان (گراند) هستی یکی می‌شود و فرخنده است به آری-گویی به ندای وجدان (درون-آگاهی) که به او فرمان می‌دهد: «باید بشوی آنکه هستی»!^۲

زرتشت نیچه، آموزگار و مؤده‌دهنده ابرانسان، آن کسی است که نخست تکه‌پاره‌های هستی را گرد می‌آورد و بدین‌سان برای معمای هستی پاسخی می‌یابد. او که نخستین بار حقیقت در مقام سرشت تام هستی را (و نه «حقیقت» به مثابه آنچه گونه انسان برای بقا بدان نیازمند است)^۳ گواهی می‌کند: «زرتشت، آن‌که نخست حقیقت را خلق می‌کند»، و این چنین نه یک روان در میان روان‌های انسانی، بلکه این همان با «روحی جهان-روا» یا یک «سرنوشت» است.^۴ دیگر نباید او را از گونه انسان یا یک روان پنداشت، بلکه او خالق روان خویش در مقام جان‌مایه هستی -در مقام یگانگی اراده به قدرت و بازگشت جاودان امر همان- است:

۱. نیچه، ۱۳۹۲: ۷۸۳.

۲. نیچه، ۱۳۷۷: ۲۴۲.

۳. «بنابراین، اینکه چیزی باید حقیقی انگاشته شود ضروری است، نه اینکه چیزی حقیقی است.» (اراده به قدرت، بند ۵۰۷).

۴. بنگرید به انسان مصلوب بخش چنین گفت زرتشت پاره ۶.

Ranjbar, Vaezi

«روانی باشنده [هستی‌ای] که در شدن شیرجه می‌زند؛ روانی دارا که اراده می‌کند خواهش و اشتیاق داشته باشد
روانی از خود-گریز که در پهناورترین دایره خود را باز می‌گیرد؛ خردمندترین روان‌ها که جنون با او شیرین‌ترین سخنان را می‌گوید
روانی که خود را از همه بیشتر دوست می‌دارد؛ روانی که گشت و واگشت، جزرومد همه‌چیز در اوست.»^۱

زرتشت با خلقِ روان خویش چونان جان‌مایه هستی، مانایی -حضور- ابدی خویش را بنیان می‌نهد. او یک فرد در درون چرخش چرخ هیولای گردیدن نیست، بلکه سرنوشت و تقدیر است در مقام بنیاد این گردش جاودان (آموزگار بازگشتِ جاودان و نویددهنده ابرانسان). او مدارِ چرخشِ گردیدن، جان‌مایه جهان و بنیادِ زمان است:

«ای روان من، من فرمان‌بردن و زانوزدن و خداوند خواندن را، همه را، از تو بازگرفتم. من خود تو را «دگرگشت نیاز» و «سرنوشت» نام دادم.
ای روان من، من تو را نام‌های نو و بازیچه‌های رنگین دادم. من تو را سرنوشت نامیدم، «مدار مدارها»، «بند ناف زمان» و «گنبد نیلگون»»^۲

مژده‌دهنده ابر-انسان توهم هستی‌ای باثبات را کنار می‌زند و این چنین برای پاره‌های هستی پاسخ و روایت فراهم می‌آورد و، با نابودسازی هر آنچه در برابر اراده چنین انسانیتی (چنان‌که زرتشت آن را تحقق می‌بخشد) مقاومت می‌کند، هولناکی و سردرگمی و پریشانی را از هیولای هستی می‌زداید: هر آنچه هست، در هستی نایش چونان هست که اراده چنین انسانیتی بدان تعلق گرفته است:

«من، با آموزاندن اینکه «اراده آفریننده است»، شما را از این نغمه‌های افسانه‌ای دور کردم.
«چنان‌بود» همه پاره‌پاره است و معما و رخدادِ هولناک؛ تا آنکه اراده آفریننده بگوید:
«من اما آن را چنین خواستم [اراده کردم]!»
تا آنکه اراده آفریننده بگوید: «من اما آن را چنین اراده می‌کنم! من آن را چنین اراده خواهم کرد.»^۳

ابرانسان آن انسانیتی است که واقعیت را در مقام گردیدن محض رؤیت می‌کند و خویش را در مقام اراده به قدرت با آن یگانه می‌سازد: چنین انسانیتی از حد هر اراده‌ای که تا پیش از این بوده است

رنجبر، واعظی

درمی‌گذرد. او اراده‌بی‌حد یا اراده‌ناب است. ماهیت او (اراده‌به‌قدرت) با بنیان هر آنچه هست یکی شده است. اراده، به‌مثابه‌ی خلق‌کردن، همواره هستی را پهنه‌ای برای بروز و ظهور خودش می‌بیند. برای چنین اراده‌ای هر آنچه در پیش است نویدِ چیرگی‌اش را می‌دهد.

ابرائسان و گذرانِ زمان:

نهادِ اراده با سپری‌شدنِ هستی‌ها هماهنگ است و لذا از آن خشنود. برای هر اراده‌ای، به‌مثابه‌ی اراده‌به‌قدرت، سپری‌شدن و گذران، به‌مثابه‌ی آیندگیِ زمان نه‌تنها، باری نیست بلکه گستره‌ای است که به‌روی او گشوده شده است. آینده (آیند-گیِ زمان) برای اراده نویدِ گسترش و گسترش بیشتر است. اما گذشته سنگی است در برابر اراده، زیرا گذشته به‌سانِ آن چیزی که گذشته است از دسترس اراده خارج است و لذا برای اراده چیزی جز برهوت و عدم-امکان (نیستی) نیست: ناخشنودی یا کین یا پاد-اراده! این است آنچه سپری‌شدن در مقام گذشتگی است. اراده آیندگی است و، به همین سبب، گذشته پاد-اراده یا کین است. اما زمان، چونان گذرانی بی‌انتهای همان‌جایی که آیندگی است گذشتگی نیز هست. گذشته و آینده، هر دو، در یک «آن» پیوسته در پی یکدیگر می‌آیند و این ذاتِ زمان است. لذا، هر گسترشی برای اراده در مقام آینده با نا-مرادی و ناخشنودی از هر گذشته (از جمله همین آینده که به‌زودی می‌گذرد و مبدل به گذشته می‌شود) درهم‌تنیده است: اراده برای آن اراده‌ای که درونِ گذرانِ زمان خویش را می‌یابد ناخشنودی و کین است و نه هیچ چیز دیگر و البته این تنها و تنها ناخشنودیِ فرارویِ اراده است:

«اراده: این است نام آنچه آزادی‌بخش است؛ و شادی‌بخش: شما را چنین آموزانده‌ام
دوستان من! اما اکنون این را نیز بیاموزید که اراده خود هنوز زندانی است.
اراده آزادی‌بخش است. اما چه نام دارد آنچه آزادی‌بخش را نیز دربند می‌افکند؟
«چنان‌بود»: این است نام دندان‌کروچه‌ی اراده و بی‌غم‌خوارترین غم او. او، درمانده در
برابر آنچه تاکنون شده است، نگرنده‌ی بدخواه همه‌ی گذشته‌هاست.
اراده به واپس اراده نتواند کرد؛ زنجیرِ زمان و آزمندیِ زمان را نتواند گسست: این است
بی‌غم‌خوارترین غم اراده.
اراده آزادی‌بخش است. اما اراده برای رستن از غمِ خویش و خنده‌زدن بر سیه‌چال
خویش چه راهی می‌اندیشد؟
... خشمش از این است که زمان واپس نمی‌رود. «آن‌چه‌بود»: این است نام سنگی که
اراده نتواند غلتاند.

آری، کین تنها همین است و همین: دشمنی اراده با زمان و «چنان بود» آن.^۱

لذا، اراده تا بدان جا که تسلیم زمان در مقام گذشتگی و گذران است همواره ناشاد و ناخشنود است، زیرا ذات زمان، به سان گذشتگی، مقابل ذات اراده، به سان روندگی، است. گذشته یاد-اراده است. اما اگر گذران زمان چنان است که نه تنها هر امری در آن می‌گذرد، بلکه هر امری در آن، به سبب بی‌انتهایی زمان، دوباره از نو اعاده می‌شود، در این صورت اراده‌ای که این‌گونه خود را با تپش زمان تنظیم می‌کند از هر ناخشنودی و دشمنی رهاست. اما فهم چنین زمانمندی و سپری‌شدنی تنها در حقیقتِ عریان هستی، در بازگشت جاودان امر همان رخ می‌دهد: آن اراده‌ای که خود را با بنیان پندۀ زمان (هستی هستی‌ها) به سان بازگشت جاودان امر همان هماهنگ می‌کند و آری-گوی آن باشد از رنج هستی رهایی می‌یابد. «رستن از کین گذار از دشمنی اراده با زمان است که باشنده یا هست را در باز آمدن جاودان همان تصور می‌کند».^۲ اراده که از این رنج هستی برگردد، «رنگین‌کمانی است از پس طوفان‌های دراز».^۳ چنین اراده‌ای را نیچه ابر-انسان می‌خواند؛ آنچه انسان را از رنج و کین هستی رهایی و آمرزش بخشد:

«نجات‌بخشیدن گذشته بشریت و هر «چنان بود» را باز آفریدن، چندان که اراده بگوید: «باری، من این را چنین اراده کردم! من آن را چنین اراده خواهم کرد!» من این را نجات ایشان نامیدم و ایشان را آموزاندم که تنها این را نجات بنامند».^۴
«او [زرتشت] آری-گویی است تا به سرحد روا-انگاری، تا بدان سر که نجات دهد حتی هر آنچه گذشته است».^۵

ابرا انسان برای نیچه بیانی است برای بنیان آن انسانیتی که از رنج رهایی می‌یابد؛ او نه اراده‌ای محدود، بلکه اراده‌ای ناب است که در کلیت چیزها سریانی جاودان دارد؛ او انسانِ میرنده را پشت سر می‌گذارد و به نامیرایی دست می‌یابد. بنابراین، ابرانسان چنان اراده‌ای است که خویش را به مثابه اراده‌به‌قدرت چه-هستی برتر و والایی می‌یابد که والاترین بنیانِ پرخشِ پرخ همه دیگر هستی هاست و، از سوی دیگر، در یگانگی یافتن با فراگیرترین و عام‌ترین بیانِ هستی‌ها، بنیان همه هستی‌ها را بیان می‌کند.

«اما اکنون خدا مرده است! ای انسان‌های والاتر، این بزرگ‌ترین خطر برای شما بود. تنها از آن زمان که او در گور جای گرفته است شما دیگر بار رستاخیز کرده‌اید. تنها اکنون

۲. هایدگر ۱۳۸۲: ۲۵.

۴. نیچه، ۱۳۸۱: ۱۴۴.

۱. همان: ۱۵۱-۱۵۲.

۳. نیچه، ۱۳۸۰: ۱۷.

۵. همان: ۱۴۳.

رنجبر، واعظی

است که نیم‌روز بزرگ فرا می‌رسد، تنها اکنون است که انسان والاتر خداوند زمین می‌شود!... هان، برپا! انسان‌های والاتر، تنها اکنون است که کوه آینده بشر درد زایمان می‌کشد. خدا مرده است! اکنون ما می‌خواهیم ابرانسان بزید!^۱

در ابرانسان نیچه، والاترین هستی (اراده‌به‌قدرت اعلا) با فراگیرترین هستی (بازگشت جاودان امر همان) گرد هم جمع می‌آیند. «بازگشت جاودان امر همان نامی برای هستی هستی هاست. ابرانسان نامی است برای ذات انسان که با هستی هم-آوایی دارد».^۲ ابرانسان حضور تام دارد، بلکه با حضور تام این همان می‌شود: نامیراست و از مرگ رها گردیده است.

ابرانسان نیچه، در مقام این بنیان‌گذاری دوگانه، دیگری از هستی‌ها (انسان) نیست، بلکه همه آن واقعیت‌اعلایی است که بر فراز همه تاریخ انسان و جهانی که چنین انسانی را فرا-آورده است حضور دارد، و لذا نیچه آن را «سرنوشت» می‌خواند. ابرانسان نیچه، که زرتشت مژده‌دهنده اوست، هرگز یک انسان در آینده یا گذشته نیست، بلکه نفس واقعیت^۳ است، آنگاه که انسان تاب آن را بیاورد، و واقعیت هرگز چیزی در آینده نیست، بلکه همانی است که گام‌به‌گام در سرتاسر تاریخ^۴ بر فراز انسان و جهان چونان آغاز، فرجام و سرانجام ایستایی داشته است. اما اکنون انسان آن رانه در بیگانگی و افسون‌زدگی، بلکه در یگانگی و عریان‌بودگی گواهی می‌دهد:

«از همین جا و نه هیچ‌جای دیگر است که فرد باید آغاز کند تا خواست [اراده] زرتشت را بفهمد: آن گونه انسانی که او پندارش را دارد واقعیت را می‌پندارد، آن [sie واقعیت] چه هست: او [sie ابرانسان] برای آن به‌قدر کافی قدرتمند است؛ او از آن بیگانه و از خودبی‌خودشده^۵ نیست؛ او خود آن [واقعیت] است؛ او سهمناکی و پرسش‌سزایی آن را نیز در خود دارد: فقط آنگاه انسان آن بزرگی را خواهد داشت که...»^۶

ابرانسان واقعیتی است که بر فراز واقعیت انسان‌ها در اهتزاز است. در واقع، فرا-انسان است و نه ابرانسان! ابرانسان هرگز انکار انسان‌های کنونی یا پشت سر گذاشتن آن‌ها نیست، بلکه واقعیت حاکم بر آن‌هاست: «او جاودانه بازمی‌گردد. همان انسانی که تو از او بیزاری، انسان کوچک»^۷. این گونه ابرانسان زرتشت، که واقعیت چیره بر واپسین انسان است، درست با بازگشت جاودان همان انسانی که زرتشت

۱. نیچه، ۱۳۸۰: ۳۰۱-۲

۲. هایدگر ۱۳۸۲: ۳۱

۳. هایدگر اضافه خواهد کرد: نفس واقعیت متافیزیکی انسان و هستی.

۴. باز هم هایدگر اضافه خواهد کرد: تاریخ تحقق متافیزیک

۶. نیچه، ۱۳۸۱: ۱۷۱

۷. نیچه، ۱۳۸۰: ۲۳۳

Ranjbar, Vaezi

از او بیزار است در هم تنیده است. ابرانسان جانشینِ واپسین انسان نیست، بلکه نفسِ واقعیتی است که در پناه آن واپسین انسان می‌زید و «فنانا پذیر» گردیده است. ابرانسان آری-گویی سرخوشانه به ژرفای واقعیتی است که واپسین انسان در درون آن روزگار می‌گذارد. واقعیت این است که فرد انسان، در گردشِ بی‌انتهای جهانِ کشمکشِ اراده‌های قدرت، به‌ناچار ماندگاری‌ای گذرا دارد. اما آموزهٔ بازگشتِ جاودان در برابر این واقعیت این را می‌آموزد که انسان، با خواستن و اراده کردنِ نفسِ واقعیت در تپشِ ابدیِ زمان، می‌تواند درونِ این ویرانی و سیلانِ فراگیر خشنود باشد و خویش را در مقام اراده‌کننده و خواهان همین سیلان تقویم نماید و از این این‌همانی گذرا با بنیانِ زندگی سرمست شود؛ حس سرمستی و قدرتمندی یافتن از ویرانگری همه‌چیز:

«راهکار نخستین من: حکمتِ دیونیزیوسی. شادمانی در ویرانی باشکوه‌ترین‌ها و هنگام نگرستن به نابودی پیش‌روندهٔ آن‌ها... دیونیزیوسی: این‌همانی گذرا با بنیانِ زندگی... پس از این، من در راه فروپاشیدن بیشتر پیش رفتم - آنجا که سرچشمهٔ جدید قدرت را برای افراد یافتم. ما باید ویرانگران باشیم! من وضعیتِ فروپاشی را، که در آن سرشت‌های فردی می‌تواند خودشان را چنان‌که پیش از آن هرگز نبوده است تکامل بخشند، به‌سانِ انگاره و سرمشقِ تک‌افتاده وجود به‌صورتِ کلی دریافتم. من رویارویِ حسِ فلج‌کنندهٔ فروپاشی و کاستیِ فراگیر، بازگشتِ جاودان را قرار دادم.» [برجسته‌سازی‌ها از نویسنده مقاله است.]

ابرانسان، به‌منزلهٔ سرانجامِ واقعیتِ عربانِ همهٔ انسان‌ها، جوامع و مراتب هستی - آن‌چنان‌که تاکنون درون متافیزیک ترسیم شده - است که انسان آن را همان‌گونه که هست، بی‌افسانه‌پردازی درباره‌اش، آری بگوید و خلق‌کنندگی آن را در مقام همین خلق‌کنندگی کور و بی‌فجام و نه در پندارهایی افسانه‌سرایانه گواهی کند: او بنیانِ «هستی» است به همان سه‌مناسکی، مهابت، زمختی، ستیهندگی؛ همان برهوتی که هست و نه هیچ چیز دیگر! او انسان است ولی دیگر یکی از هستی‌ها نیست، بلکه خود بنیانِ خلاقِ هستی شده است. اما نه «هستی» به‌مثابهٔ امری سرمدی یا فرازمانی یا مقدس یا استعلایی در فراز و فرودِ گردشِ هیچ و پوچ جهان، بلکه هستی وقتی به‌مثابهٔ گردیدنِ محض، بی‌هیچ فرجامی، معنایی یا مقصدی عیان می‌شود: و این چنین «ابر-انسان معنای زمین است» و انسان‌ها باید بدان آری گویند تا برای نخستین بار با واقعیت برافراشته بر فرازشان چونان سرنوشت خویش آشتی و موافقت کنند و از رنج‌رهایی یابند. فرا-انسان در گذرنده از انسان است.

بنابراین، مژدهٔ ابرانسان و آموزهٔ بازگشتِ جاودان واگویی امری یگانه است؛ تن سپردن و آزمودنِ

رنجبر، واعظی

آنچه آموزه بازگشت جاودان وامی گوید؛ همان دسترسی به جایگاه ابرانسان است. این سخن شاید عجیب به نظر آید، زیرا پندار متعارف این است که ابرانسان صاحب اراده‌ای خلاق و خودمختار است. او نه تن‌سپارنده، بلکه خالق انگاشته می‌شود. در اینکه ابرانسان صاحب اراده است شکی نیست. اما همان‌طور که پیش از این اشاره شد، برای نیچه اراده هم‌چون امری فردی خیالی و پندارین است. اراده برای نیچه تن‌سپردن به فرمان است. و فرمان نه دستور این یا آن فرد انسانی یا غیر انسانی بلکه هم‌راستا شدن با نفس واقعیت است. پس ابرانسان خلاق است، اما خلاقیت را نباید خلاقیتی دل‌بخواهی در نظر گرفت، بلکه به انجام رساندن چیزی است که از پیش برگزیده شده است.^۱

«ما در مرحله فروتنی آگاهی هستیم. در نهایت درمی‌یابیم که آگوی [خود] آگاه خودش تنها یک ابزار در خدمت خردی بالاتر و فراگیرتر است. و آنگاه می‌توانیم بررسی کنیم که آیا هر اراده‌کردن آگاهانه، همه اغراض آگاهانه، همه ارزش‌گذاری‌ها شاید تنها دست‌مایه‌هایی نیستند که با آن‌ها چیزی اساساً متفاوت از آنچه در آگاهی ظاهر می‌شود به دست می‌آیند؟ می‌پنداریم: مسئله خوشی و ناخوشی ما در کار است. هر چند خوشی و ناخوشی می‌توانند دست‌مایه‌هایی باشند که با آن‌ها ما باید به چیزی دست یابیم که بیرون از آگاهی ما قرار دارد. باید نشان داده شود چه اندازه هر چیز آگاهانه‌ای سطحی است؛ ... [نشان داده شود] چه اندازه «آزادی اراده» و «علت و معلول» خیالی‌اند. ... آیا واقعاً اراده غرض، اندیشه، و ارزش‌ها هستند؟»^۲

ابرانسان خرد و بالاتر و فراگیرتری است که می‌توانیم خویش را در آن بازیابیم. ابرانسان خود را با نهاد بی‌پایاب اراده به قدرت یکی می‌کند. لذا، هر اراده به قدرتی را در هر گام چونان فرمانی از خویش اراده می‌کند. همه اراده‌های جزئی تحقق آن واقعیتی است که فرا-انسانی حاکم بر اراده‌هاست. این والاترین اراده، بدان سبب که با ذات هستی‌ها در مقام بازگشت جاودان همان یکی شده است، گذشته و آینده ندارد، بلکه لحظه (اکنون) برای او جاودانه است. برای والاترین اراده، در مقام فراگیرترین و والاترین هستی، دیگری و غیره نیست: او در مقام اراده ناب فرجام یکایک هستی‌هاست: هستی‌ها نیستند مگر او در فقدان تام و ناب بودگی‌اش. به تعبیر دیگر، در حالی که هر چیز دیگر جز فعلیت (انرژیا، انرژی) او نیست، او خود ساحت تحقق فعلیت (انتلیخیا^۳) همه چیز است؛ او تمام‌کننده و فعلیت محض همه چیز است؛ او جایگاه به سرانجام رساندن یکایک آن‌هاست؛ ناسوبدی و بودن (رفت و آمد بی‌انتهای) هر چیز و، در یک کلام، بازگشت جاودان چیزها خود ابرانسان است؛ خلق و

۲. همان: ۵۲۱.

۱. نگاه کنید به اراده قدرت بند ۶۶۲.

3. ἐνέργεια

4. ἐντελέχεια

Ranjbar, Vaezi

عملِ هستی و نه به آگاهی رسیدن و نظوروریِ روحِ هستی، آن گونه که هگل می‌پنداشت. او هر یک از چیزها را در فرجامین بودنِ ناب خویش خلق می‌کند: او خالق چیزهاست در مقام آن کسی که هر یک از چیزها را به نهایی‌ترین امکانش می‌رساند و لذا هر یک از چیزها نیستند مگر ابزاری که او در تحقق این به‌انجام‌رسانی مراد می‌کند.

تکنیک و ابرانسان

با پرداختن به پیوند میان آموزهٔ بازگشتِ جاودانِ همان و مژدهٔ ابرانسان به چیستی ماهیت ابرانسانِ زرتشت، بنابر تفسیر نیچه، پی بردیم. ابرانسانِ زرتشت گونه‌ای متفاوت از انسان یا فردی یا جامعه‌ای که پس از این خواهد آمد نیست. ابرانسان واقعیتِ حاکم بر انسان‌هاست. زرتشت، با آموزاندنِ بازگشتِ جاودانِ همان و با دعوت کردن انسان‌ها به دریافتنِ این آموزه، مطلق واقعیت را به آن‌ها نوید می‌دهد، مطلق واقعیتی که اگر انسان‌ها آن را دریابند، اراده‌شان با ارادهٔ قدرتِ مطلق یکسان می‌شود و بدین ترتیب آفرینش‌گر و از هر رنج و هر پاد-اراده‌ای رها می‌گردند. زرتشت، با دیدن این واقعیتِ حاکم بر سرنوشتهٔ انسان‌ها (ابرانسان)، از سویی راه دریافتِ این واقعیتِ حاکم را به‌روی انسان‌ها می‌گشاید و انسان‌ها را به آن فرا می‌خواند و، از سوی دیگر، خودش آفرینش‌گرِ خلاق می‌شود که در حاکمیت واقعیت مشارکت می‌کند. با دریافتِ زرتشت است که طرحِ بزرگ و واقعیتِ یک‌پارچهٔ انسان و جهان برای نخستین بار روشن می‌شود:

«در میان آدمیان چنان گام می‌زنم که گویی در میانِ پاره‌های آینده؛ آینده‌ای که من می‌بینم.

فکر و ذکر همه این است: آنچه پاره-پاره است و چیستان و پیش‌آمدِ هولناکِ یگانه گردانم و یک‌جا گرد آورم.»^۱

ارادهٔ هر انسانی که خویش را در افق ابرانسان قرار دهد اراده‌ای رها از هر مقاومت و به‌ویژه بندِ گذشته است. چنین انسانی هیچ مقاومت و هیچ سدی را در برابر ارادهٔ آفرینش‌گرش ادراک نمی‌کند، زیرا هیچ چیز در برابر نفس واقعیت تاب مقاومت ندارد. او خود را با تپشِ جاودانِ بی‌انتهایِ اکنون‌هایِ این همان - گذرانِ بی‌امانِ زمان - هماهنگ کرده است. ارادهٔ او مطلقِ ارادهٔ قدرت است که همان بنیانِ زمان و نحوهٔ بودنِ هستی‌هاست: بازگشتِ جاودانِ همان. هر چند چنین انسانی آنگاه و تنها آنگاه قادر خواهد بود بر این تحتِ بلندپایهٔ فرمان‌دهی تکیه زند که پیش از این از تنگنایِ دربندکشدۀ روان خویش رها گردیده باشد: ابرانسان ارادهٔ گزافهٔ فردی نیست. ابرانسان بیشتر به روح مطلق هگل

رنجبر، واعظی

می‌ماند. ابرانسان انسانیتی است که به روحِ مطلق هستی‌ها می‌پیوندد. بی‌گمان، نیچه درهم تافتهٔ بازگشتِ جاودانِ همان و اراده‌به‌قدرت را نه واقعیتی منظرمند، بلکه خود یا ذاتِ واقعیت می‌داند؛ اینکه نیچه منظر‌باور است بدین معناست که در تفسیر او، منطبق با دریافتِ هر آنچه هست، در طرحِ بازگشتِ جاودانِ همان-اراده‌به‌قدرت، هیچ ثباتی خارج از گردیدن محض دوام ندارد. آنگاه هر حقیقتی تنها حقیقتی است بر پایهٔ موقعیتی گذرا. اما دریافتِ خود نیچه از گذرانِ بی‌امان و تپشِ جاودان و کشمکش میانِ بروزهای اراده‌به‌قدرت امری دگرگون‌شونده و، بنابراین، منظرمند نیست.

بازگشتِ جاودانِ همان؛ جان‌مایهٔ واقعیت یا انگارهٔ تکنیکی جهان

هایدگر با نیچه در طرح این واقعیت موافق است. هایدگر نیز همچون نیچه باور دارد که این واقعیت مبدل به سرنوشتِ محتوم و یگانهٔ تمام انسان‌ها شده است. هرچند در اندیشهٔ هایدگر واقعیتِ هم‌بستهٔ ابرانسان نه واقعیتی فراتاریخی یا بدون منظر و افق، بلکه واقعیتی است که با طرح و به‌سرانجام‌رسیدنِ متافیزیک محقق گردیده است. این واقعیت تنها درونِ اپوختهٔ متافیزیک می‌توانست رخ دهد:

«آن انسانی که هستی انسانی خویش را به‌سانِ اراده‌به‌قدرت اراده می‌کند و این هستی انسانی را وابسته به واقعیتی که سراسر با اراده‌به‌قدرت متعین شده تجربه می‌کند با صورتی از ذات انسان متعین می‌شود که به فراتر از هر انسان پیش از این می‌رود و از او پیشی می‌گیرد.

نام این صورتِ ذات انسان که گونهٔ انسانِ تاکنونی را پشت سر می‌گذارد «ابرانسان» است. نیچه با این نام سرمشقِ تک‌افتاده‌ای از انسان را مراد نمی‌کند که در او توانایی‌ها و هدف‌های معمولِ شناخته‌شدهٔ انسانی بزرگ شده باشد و در ابعادی غول‌آسا افزایش یافته باشد. «ابرانسان» هم‌چنین آن صورتی از انسان نیست که نخست از مسیرِ کاربردِ عملی (پراگماتیک) فلسفهٔ زندگیِ نیچه سرچشمه گرفته باشد. نام «ابرانسان» ذاتی از انسان را مشخص می‌کند که در جایگاهِ انسان مدرن پیوستن به فرجامی را آغاز می‌کند که به ذات این عصر تعلق دارد. «ابرانسان» انسانی است که [تا بدان‌جا] انسان است که از واقعیتِ متعین‌شده از طریقِ اراده‌به‌قدرت برآمده است و درخورِ همین واقعیت است. انسانی که ذاتش همان ذاتی است که اراده می‌کند (یعنی برای اراده‌به‌قدرت آماده شده است). ابرانسان است.

اراده‌کردنی که ذات این انسان را متصور می‌کند چنان اراده‌کردنی است که باید با اراده‌به‌قدرت به‌مثابهٔ هستی هرچه هست هماهنگ شود.^۱

Ranjbar, Vaezi

«ذات ابر-انسان جوازی برای شیدایی خود-اراده‌گری نمی‌دهد. این قانونی است که با زنجیره‌های طولانی از والاترین خود-چیرگی‌ها در خود هستی بنیان [گراند] دارد، که نخست همین انسان را برای آنچه هست سزاوار می‌سازد، که در مقام آنچه هست به هستی وابسته است، هستی‌ای که به‌سان اراده‌به‌قدرت ذات خود را چونان اراده نمایان می‌کند و به‌سبب این نمایان‌شدن اپوخته‌ای -اپوخته فرجامین متافیزیک- را می‌سازد... انسانی که از انسان تاکنونی پیشی می‌گیرد اراده‌به‌قدرت را -به‌سان ویژگی هر آنچه هست- برعهده اراده خویش می‌گیرد و، از این طریق، خود را به منش اراده‌به‌قدرت اراده می‌کند. هر آنچه هست، به‌سان آنچه اندرون این اراده نهاد شده هست.»^۱

اما پیوند میان تکنیک و ابرانسان چیست؟ چه نسبتی میان تکنیک و واقعیتی است که زرتشت، با آموزه بازگشت جاودان، انسان‌ها را بدان فرا می‌خواند؟ چگونه، بنابر تفسیر هایدگر، نیچه با اندیشه دوگانه بازگشت جاودان همان-اراده‌به‌قدرت، به ذات تکنیک می‌اندیشد؟ پاسخ این پرسش فقط هنگامی روشن خواهد شد که نخست چستی تکنیک نزد هایدگر را دریابیم.^۲

ما در دریافت روزمره خویش تکنیک را مجموعه‌ای از ابزارها می‌دانیم که در تحقق چیزهایی که می‌خواهیم -اراده می‌کنیم- به ما یاری می‌رسانند. اما در نگاه هایدگر تکنیک با ابزارهای تکنیکی برابر نیست، بلکه تکنیک آن میدانی است که، در آن، هر آنچه هست به‌منزله ابزارهایی جهت تحقق اراده پیش روی ما منکشف می‌گردند.^۳ در اندیشه هایدگر، تکنیک نحوه حضور یافتن چیزها فراروی انسان است؛ نحوه‌ای از انکشاف چیزها که در آن انسان تنها در چهارچوب استقرار اراده (گشتل)^۴ با چیزها روبه‌رو می‌شود؛ اراده‌ای که به نظر هایدگر نه اراده‌ای انسانی، بلکه مطلق اراده یا اراده به اراده است. طبق این نگرش، چیزها تنها به‌سبب نسبتشان با اراده و تحقق اراده است که ماندگاری و حضور خواهند داشت. هر چیزی تنها و تنها آنگاه در افق تکنیکی حضور دارد و به آن نظر می‌شود که بتواند در تحقق اراده ایفای نقش کند. هر آنچه هست تنها به‌منزله چیزی که بناست مورد استفاده و مصرف اراده قرار گیرد از هستی برخوردار است؛ ذخیره-ایستا.^۵ در منظر تکنیکی هر آنچه هست تنها به‌مثابه وسایل امرارمعاش و منابع زندگی بازنمایی می‌شود. اینک هر چیزی تنها تا بدان‌جا نزد انسان‌ها جایگاه دارد که سودمند باشد و به او امکان تسلط بیشتر بر جهان را بدهد:

۱. همان: ۹۸

۲. پرداختن بایسته به اندیشه هایدگر درباره تکنیک خارج از حوزه کاری این مقاله است. ناچار اینجا تنها فشرده و گذرا درخصوص سخنان نیچه بدان‌ها اشاره‌ای خواهیم کرد.

۳. همان: ۳۹

4. Gestell

5. bestant

رنجبر، واعظی

«هرچه تکنیکِ مدرن بیشتر گسترش می‌یابد، بیشتر ابژکتیویته به ذخیره-ایستادن (به یک در-دسترس-نگاه‌داشتن) مبدل می‌شود. هم‌اکنون هم دیگر ابژه‌ای (هستی‌ای تا بدان‌جا که در برابر سوژه‌ای که آن‌ها را در نظر می‌گیرد ایستاده باشند) نیست، [بلکه] تنها ذخیره-ایستاها (هستی‌هایی که آماده برای مصرف‌شدن نگه‌داشته شده‌اند) هست. به فرانسوی می‌توان گفت: دیگر هیچ ماده‌ای در کار نیست، بلکه تنها وسایل امرارمعاش (دست‌مایه‌های گذران زندگی)^۲ به‌عنوان «منابع» هست. ...همه‌چیز (هستی‌ها در کلیتشان) از همان آغاز خود را در افق سودمندی، تسلط یا، بهتر از آن، سفارش‌پذیری آنچه قرار است تصرف شود تنظیم می‌کند.»^۳

آنگاه که در سیاقِ تکنیکی چیزها تنها با توجه به کاربردشان برای اراده‌بازنمایی می‌شوند، حضور و دوامشان تنها به‌سبب پیوند با قوام‌یافتن و استقرار اراده‌حاکم برقرار خواهد شد. در این نحوه‌ی تعامل با چیزها، کاربرد یا همان مصرف در جایگاه ذاتِ چیز بازنمایی می‌شود. این‌گونه نزد هایدگر مصرف نه یکی از عوارض فرعی یا اتفاقی، بلکه پیامد ذاتی نحوه‌بازنمایی تکنیکی چیزهاست. واقعیتِ جهان تکنیکی را باید در مصرف دریافت:

«دورانِ مصرف برای مصرف تنها فرایندی است که تاریخ جهانی را، که ناجهان‌گردیده است، به‌صورتِ مشخص ترسیم می‌کند.»^۴

آنچه مصرف می‌شود به‌خودی‌خود هیچ موضوعیتی ندارد. آنچه مصرف می‌شود در مصرف‌شدن همواره و بی‌نهایت در حال جایگزینی با چیزی دقیقاً این‌همان با خودش است. این خاصیت ذاتی مصرف است.

«دیگر جز ذخیره-ایستا هیچ چیزی نیست: موجودی، تأمین، دست‌مایه. تعین انتولوژیکی ذخیره‌ایستا (هستی‌ها به‌منزله تأمین مواد) ثبات (مانندگاری بی‌وقفه) نیست، بلکه سفارش‌پذیری^۵ (امکان پیوسته احضارشدن و سفارش‌شدگی) است که این همان دیرپایی در-دسترس-ایستایی^۶ است. در سفارش‌پذیری، بدین ترتیب، هستی خاصی از بنیان برنهاد می‌شود و تنها چونان دسترس‌پذیر (دسترس‌پذیر برای مصرف در طرح کلی) است.»^۷

1. substances

2. subsistances

3. Heidegger, 2012: 61

4. Heidegger, 1973: 107

5. orderability

6. standing-at-one's-disposal

7. Heidegger, 2012: 62

Ranjbar, Vaezi

اما چه پیوندی میان این برداشت هایدگر از نحوه حضور چیزها در سیاق تکنیکی و ابرانسان وجود دارد؟ هایدگر می‌اندیشد که بازگشت جاودان همان ذات مطلق واقعیت نیست، بلکه دریافت نیچه از واقعیت جهان تکنیکی است. هایدگر می‌اندیشد که نیچه، با ابرانسان و آموزه بازگشت جاودان، به ذات جهان در حال تحقق تکنیکی می‌اندیشیده و آن را پیش‌بینی کرده است، هر چند نیچه هنوز نمی‌توانسته دریابد که به تحقق تکنیکی می‌اندیشیده است. ابرانسان واقعیت جامعه مدرن تکنیکی است، جامعه مدرنی که گام‌به‌گام در راه تحقق و حکم‌فرمایی بر سرنوشت انسان‌هاست و شاید جامعه مصرفی نامی بی‌وجه برای آن نباشد:

«درباره خواسته‌شدن فقره‌های سیاهه ذخیره‌ایستا به درون ثبات همسانی جایگزین پذیر، آموزه بازگشت جاودان همان ذات گشتل را می‌فهماند. نیچه فقط هنوز نتوانسته بود دریابد که با این آموزه به ذات تکنولوژی می‌اندیشد و [در نتیجه] این ذات را در مقام ذات هستی می‌اندیشد.»^۳

عالم تکنیکی عالم مثال این همان بی‌زمان افلاطونی نیست، بلکه «زمان» در این عالم بر ادوات تکنیکی می‌گذرد. هر چند «زمان» در عالم تکنیک نه به سان آیند-گی و گشایش، بلکه به سان تکرار یا بازگشت جاودانه اکنون‌های این همان جریان دارد: «زمان هست بدین سان که دائماً نیست.»^۴ «زمان» تکنیکی که سرشت‌اعلایی است که پیوستی انسان و چیزها را در این سیاق رقم می‌زند، زمانی ازلی و ابدی، زمانی ناگذرا و، بدین ترتیب، زمان هم‌چون حضور ناب - زمان ایده‌ال (مثالی)^۵ و لذا از تبار زمان افلاطونی - است. در استقرار چنین «زمان» مندی، انسان به سان آن که می‌میرد انکار می‌شود. این انکار این‌گونه بروز می‌کند که انسان خودش و نیز چیزها را در چهارچوب بنیاد تپش این همان (یک‌سان) زمان قالب می‌زند و چیزها را در قالب نامیرایی می‌چپاند: آن‌ها نیستند مگر آنچه خوانده می‌شوند و در فراخوانده‌شدن این همان‌شان هستند. نه تنها بر انسان، بلکه بر چیزها نیز زمانی نمی‌گذرد و لذا «همه چیز در فقدان سرنوشت تثبیت می‌شود»^۶ انسان روزگار تکنیک فرجامین‌ترین رنجش آن است که زمان به‌مثابه گذرندگی و گذشتگی، به او در مقام اراده ناب، اراده جاویدان یا اراده به هیچ میدان نمی‌دهد: گذشته آن سنگی است که اراده نمی‌تواند آن را بغلتاند. از آنجاکه این همان یگانه سدی است که او پیش روی خویش می‌بیند، بنابراین پیوسته در استدعا و جست‌وجوی زمان از دست‌رفته است.

1 Gleich-formigen

2. Gleichen

3. Wendland, 2018: 125

۴. هایدگر، ۱۳۸۸: ۲۲۴

5. ideal

6. Heidegger, 1973: 92

«که بود و کیست دشمنم؟»

یگانه دشمن جهان

هم آشکار و هم نهان

همان روان بی‌امان

زمان، زمان، زمان، زمان»^۱

آنچه می‌گذرد گذشته است. می‌ماند آنکه چنین وانمود کرد که هر چیزی و هر لختی از زمان بازگردد، آن‌هم نه یک‌بار، بلکه بی‌امان. انسان با ننگه‌داشت و تکرارِ قالبِ این‌همان چیزها هرچند نمی‌تواند جلوی گذرانِ زمان را بگیرد، اما، با تکرار و بازتکرارِ ذات، این گذران را انکار می‌کند، جان‌مایهٔ زمان را نفی می‌کند و آشکارگیِ گذرانِ زمان بر رویِ چیزها را می‌پوشاند. امتناع از مواجهه با مرگ یا انکارِ گذرانِ زمان همان آهنگی است که سرتاسر کنش انسانی در سیاقِ تکنیکی است. این چنین، انسان، در بروزیافتنِ تکنیکیِ خویش، قالب یا چهارچوبی بی‌زمان و تکرارشونده را بر رویِ چیزها می‌کشد. این نحوِ بازنماییِ این روشِ فرآوریِ ابرازِ انکار و خودداریِ انسان از مواجهه با میرندگی و مرگ خویش است.

«ابراز وجودِ ایزکتیوکنندهٔ تکنیکیِ نفیِ پیوستهٔ مرگ است.»^۲

و از آنجاکه زمان «همان روان بی‌امان» است، این نفی و انکار ناگزیر نیز باید بی‌امان و به‌کرات رخ دهد. انسان هرگز نمی‌تواند بر زمان چیره شود تا بتواند گذرانِ آن را متوقف سازد. لذا، با پیشی‌جستن بر گذرانِ زمان در قالبِ مصرف، جاودانگی را برای خویش بازسازی می‌کند. سفارشِ فزاینده تلاش انسان برای پیشی‌جستن از گذرانِ زمان است. مصرف و مصرف بیشتر -دورانِ مصرف برای مصرف- وضعیتِ انسان در تپشِ همان‌سان «زمان» تکنیک است.

به باور هایدگر، ابرانسانِ نیچه، که نویدی برای رهایی از گذرانِ زمان -نهایی‌ترین رنجِ انسان در جایگاهِ اراده- است، در زمان‌مندی و ذاتِ مصرفیِ تکنیک تحقق می‌یابد. رهایی از رنجِ گذرانِ زمان، آن‌چنانی که نیچه در اندیشهٔ بازگشتِ جاودان همان‌بدان اندیشیده است، شاید درست وارونهٔ چشم‌داشتِ نیچه، فرورفتنِ بیشتر در جهانِ مصرفیِ تکنیکی است. چنین می‌شود زیرا آموزهٔ بازگشتِ جاودان همان نه ذاتِ واقعیت، بلکه تحقق و فرجامِ طرحِ متافیزیکیِ هستی است که نیچه با آنکه خواسته از آن رهایی یابد، اما همچنان در محدودهٔ آن باقی مانده است. در اندیشهٔ هایدگر، نیچه با ضدیتش با متافیزیک، متافیزیسینِ فرجامِ متافیزیک است.

۱. مهدی اخوان ثالث، «پاسخ»

Ranjbar, Vaezi

نیچه ذاتِ نابِ اراده را در اراده‌به‌قدرت می‌اندیشد. دریافتِ نیچه‌ای اراده، به‌سانِ ماهیتی ناب، درهم‌آمیخته است با دریافتی از کلیتِ هستی‌ها در پهنهٔ زمان و دریافتی از زمان به‌سانِ تکرارِ این همان جاودانِ خویش. اراده، در مقامِ فرا-روندگی محض (اراده‌به‌قدرت)، متناسب با بازنمایی هستی‌ها در مقامِ بازگشتِ جاودانِ همان است! آنگاه چنان ذاتی که این‌همانی این والاترینِ هستی‌ها (اراده‌به‌قدرتِ ناب) و فراگیرترینشان (بازگشتِ جاودانِ همان) را تاب آورد چیرگی نابی است که حضورِ نابِ خویش است و چیره بر کلِ عرصهٔ حضور و ریز و درشتِ دیگر هستی‌هاست. نیچه چنین ذاتی را فرا-انسان می‌خواند، فرا-انسان از انسان در مقامِ این یا آن انسان و، بلکه، از یکایکِ هستی‌ها در گذشته است و همسان با حضورِ یافتنِ هستی‌ها و این‌همان با نهادِ زمان است.

نیچه و زرتشت نیچه فراخواننده هستند به چنین فرا-انسانیتی تا انسان را از بار رنجِ خویش برهانند. ابرانسان بنیان همهٔ هستی‌ها و بنیانی است که در جاودانگیِ خویش هر یک از آن‌ها را چونان افراد اراده‌به‌قدرت تشخیص بخشیده است. هر یک از هستی‌ها، در مقامِ افراد این ابرانسان، بروز او در ناب‌بودن و ویژه‌اش هستند. اراده‌های جزئی انسانی از جمله به‌سانِ چیره‌ترین اراده در میانهٔ دیگر هستی‌ها، نیست مگر بروزِ چیرگی آنچه از انسان فرامی‌گذرد، زیرا اراده فرا-رویی از خویش، در مقامِ یگانگی با امر اراده‌شده، است. هایدگر در ابر-انسان نیچه به فرجام رسیدنِ متافیزیک و بیانِ متافیزیکی تکنیک را درمی‌یابد: ذاتِ تکنیک (گشتل) و ابرانسان (نهاد یا ذاتِ انسانِ متافیزیک) این‌همان هستند: گشتلِ هایدگر و ابرانسان نیچه دو نحو رویارویی با واقعیتی یگانه هستند.

فرا-انسان آن نهادی است که، بر فرازِ «واپسین انسان» عصرِ متافیزیک، هستی را تنظیم، بازنمایی، فرا-آوری و بایگانی می‌کند. تکنیک آن فرا-انسانی است که بر انسان چیرگی یافته است و سرشتِ خواست و اراده‌های جزئی او را متناسب با طرحِ درونیِ خویش متحقق و برآورده می‌سازد. چنین انسانی که مقیم در دورهٔ متافیزیک است، آن را در نهایی‌ترین و دورترین دستاوردهایش تجربه می‌کند و، در هیئتی ویژه، خویش را میانِ هستی و هستی‌ها می‌یابد. چیرگی فرا-انسان چیرگی انسان است بر طبیعت (تمامِ دیگر هستی‌ها) که آن‌ها را چونان دست‌مایه‌های تحققِ اراده برمی‌نهد: اما این چیرگی انسانی محقق نمی‌شود مگر اینکه پیش از این انسان، خودش به ارادهٔ فرا-انسان یا به ارادهٔ ناب در مقامِ اراده‌به‌قدرت - که این بنیان همهٔ هستی‌هاست - تسلیم شده باشد. در تکنیک انسان دایرهٔ مدارِ هستی می‌گردد، اما نه هر انسانی، بلکه این تکنسین است که دایرهٔ مدارِ چرخشِ تکنیکی هستی می‌گردد. تکنسین پیشاپیش با یکنواختیِ پیشِ جاودانِ بازگشتیِ هستی فراگیر و یگانگیِ همگیِ هستی‌ها به‌سانِ پاره‌های اراده‌به‌قدرت تقویم شده است. این چنین برای تکنسین «چیز» نیست مگر جایگزینِ پذیرایی بی‌پایان تکرارشونده، چنین چیزی دیگر ثبات ندارد یا ایستایی‌ای در مقابل سوژه ندارد، بلکه آنی

رنجبر، واعظی

است که در سامان بایگانی (نگه‌داشت و طبقه‌بندی) چیزها ثبات دارد و چنین قالب‌بندی شده است. انسان این چنین جایگاهی ویژه در میان هستی‌ها برای خویش برقرار می‌کند، چنان‌که گویی هر یک از هستی‌ها تحت سیطره استیلائی او هستند. اما این استیلائی انسان تنیده است با آنکه نخست او خویش را با دریافتی از هستی هستی‌ها هماهنگ سازد و به انجام آن مشغول شود: «...به این دلیل، رخ‌دادن تکنیک نمی‌تواند بدون همکاری رخ‌دادن ذات انسان منجر به دگرگونی سرنوشتش [تکنیک] شود. ...انسان به‌راستی برای چیرگی بازگرداننده ذات تکنیک نیاز است و به کار گرفته می‌شود. هر چند انسان اینجا در ذاتش، که هماهنگ با آن چیرگی است به کار گرفته می‌شود.^۱ هر چند در سیاق تکنیک انسان فرمانروای هستی‌ها گردیده است، اما این فرمانروایی اساساً به نهاد تکنیک بازگشت دارد و انسان تنها جانشین یا خلیفه تکنیک بر روی زمین است.

انسان در به‌کارگیری هستی‌ها دستش گشوده است، مشروط بر آنکه خویش را پیشاپیش با نهاد تکنیک هماهنگ ساخته باشد. او خود در سامانه به‌کارگیری تکنیکی هستی‌ها به کار گرفته شده است. این به کار گرفته شدن با گسترش یافتن بیشتر و بیشتر تکنیک خویش را نمایان‌تر می‌سازد تا بدان‌جا که انسان تکنیکی خطر این درافتادگی خویش را در گستره تکنیک وجدان می‌کند. ذات انسان که در تکنیک به کار گرفته می‌شود چونان تمام دیگر ذوات متافیزیکی در این فراخوان تکنیکی به فرجام و سرانجام و لذا تمامیت امکان‌هایش در محدوده متافیزیکی می‌رسد. تکنسین - به‌سان اراده‌دائر مدار تکنیک - کمال و به‌سرانجام رسیدن انسان متافیزیکی است.

نتیجه‌گیری

زرتشت آموزگار بازگشت جاودان همان است و زرتشت نویددهنده ابرانسان. در واقع میان ابرانسان و بازگشت جاودان همان پیوندی ژرف برقرار است. بازگشت جاودان همان در نگاه نیچه مطلق واقعی است که بر سرنوشت انسان‌ها حاکم است. زرتشت آینده را دریافته است و فراخواننده به این آینده است. زرتشت از آینده با ما سخن می‌گوید:

«بیننده‌ای، خواننده‌ای، آفریننده‌ای، خود هم آینده‌ای و هم پلی به آینده. و نیز درد، هم‌زمان درمانده‌ای بر این پل: زرتشت تمام این‌هاست.»^۲

زرتشت، با این فراخواندن به دریافتن آموزه جاودان همان، سایه ابرانسان است: هیچ انسانی هرگز با ابرانسان این همان نمی‌شود، اما هر یک از انسان‌ها می‌توانند در تحققش به او پیوندند.

1. Heidegger, 1977: 39

Ranjbar, Vaezi

«ای زرتشت! تو چونان سایه‌ای از آنچه باید فرارسد بایستی پیش بروی! این سان فرمان خواهی داد و با فرمان‌دهی پیشتاز خواهی بود.»^۱

به تعبیر هایدگر، «زرتشت ابرانسان‌شونده است»^۲. نیچه بازگشتِ جاودانِ همان را مطلق و واقعیتِ درمی‌یابد و، متناسب با این اندیشه، زرتشت به ابرانسان فرامی‌خواند تا انسان‌ها از رنج رهایی یابند. لذا، ابرانسان «همه‌کس و هیچ‌کس» است. او هیچ‌یک از انسان‌ها نیست و نخواهد بود و هم‌زمان واقعیتِ تحققِ همهٔ انسان‌هاست. اما در نگاه هایدگر این واقعیتی که زرتشت با آموزهٔ جاودانِ همان از آن سخن می‌گوید واقعیتِ تکنیک است، واقعیتی که بر ساختهٔ به‌سرانجام‌رسیدنِ طرح متافیزیک و فلسفه است. هایدگر متناسب با دریافتی که از بازنماییِ تکنیکی جهان دارد، بازگشتِ جاودانِ همان را بازنماییِ ذاتِ زمان (و البته هستی) در جهانِ مصرفیِ تکنیکی می‌یابد. واقعیتی تکنیکی که نه‌تنها بر بازنماییِ چیزها نزد انسان، بلکه بر انگاره‌ای که او از مطلقِ ذاتِ خویش دارد نیز حکم‌فرماست. ابرانسان واقعیتِ واپسین انسان است. تحقق ابرانسان ناگزیر بازگشتِ جاودان و واپسین انسان است. شاید بی‌راه نباشد اگر از زبان هایدگر هوش مصنوعی را بیشتر از هر انسانی تحقق ابرانسانِ زرتشت یا آن ذاتِ والایی بدانیم که اینک یک‌یک انسان‌ها خویش را در نسبت با آن قرار می‌دهند و خود را سازگار با آن درمی‌یابند:

«منطق غربی سرانجام به لجستیک مبدل می‌گردد که در گسترش بی‌امانش مغز الکترونیکی را به بار می‌آورد، که با آن ذات و طبیعت انسان هم‌تراز و سازگار می‌شود با هستی هستی‌ها [آن‌چنان] که در ذات تکنیک نمایان می‌شود.»^۳

۱. همان: ۱۵۹

۲. هایدگر، ۱۳۸۸: ۱۶۶

۳. هایدگر، ۱۳۸۸: ۴۳۲

منابع

- اخوان ثالث، مهدی، زمستان، تهران، انتشارات مروارید ۱۳۶۲
- فرخزاد، فروغ، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۸
- نیچه، فردریش، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران، جامی ۱۳۹۲
- _____، انسان مصلوب (آنک انسان)، ترجمه رؤیا منجم، تهران، نشرمس ۱۳۸۱
- _____، چنین گفت زرتشت (کتابی برای همه کس و هیچ کس)، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگه ۱۳۸۰
- هایدگر، مارتین، چه باشد آنچه خوانندش تفکر؟، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس ۱۳۸۸
- _____ و دیگران، زرتشت نیچه کیست؟، ویراستار محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس ۱۳۸۲

Heidegger, Martin. *Four Seminars: Le Thor, 1966, 1968, 1969, Zähringen 1973*. First paperback edition. Studies in Continental Thought. Bloomington, Indiana: Indiana University Press, 2012.

_____. *The End of Philosophy*. 1st ed. His Works. New York: Harper & Row, 1973.

_____. *The Question Concerning Technology, and Other Essays*. New York: Garland Pub, 1977.

Nietzsche, Friedrich Wilhelm. *The Will to Power*. Walter Arnold Kaufmann و R. J. Hollingdale. Vintage Books ed. New York: Vintage Books, 1968.

_____. *Thus spoke Zarathustra: a book for all and none*. Adrian Del Caro و Robert B Pippin. Cambridge; New York: Cambridge University Press, 2006.

_____. *Ecce Homo: How to Become What You Are*. Oxford World's Classics. Oxford ; New York: Oxford University Press, 2007.

Wendland, Aaron James, editor. *Heidegger on technology*. Routledge studies in twentieth-century philosophy 44. New York: Taylor & Francis, 2018.